نظریه ایرانشهری و فدرالیسم در نقد سیدجواد طباطبایی

علی دینی‌ترکمانی

این مطلب به‌دنبال نقدهای احسان هوشمند (شرق، ۱۴۰۲/۱/۱۹) بر یادداشت این قلم («تجزیه‌طلبی، تالی منطقی وطن‌پرستی شوونیستی»، شرق، ۱۴۰۲/۱/۱۵)، در چهار قسمت سامان یافته است: اول، مروری اجمالی بر پروژه مطالعاتی طباطبایی است. در قسمت دوم، این پروژه را به چالش می‌کشیم. سوم، موضوع مشخص‌تر رابطه سرکوبگرایانه روبکرد، «ایرانشهری» با فدرالیسم را با نگاهی به رویکرد تنوع نهادی و نظم جند مرکزی الینور استروم به بحث می‌گذاریم. قسمت آخر نیز خلاصه و نتایج بحث است.

۱- مروری اجمالی بر پروژه مطالعاتی طباطبایی

سید جواد طباطبایی، از دهه ۱۳۶۰، با پردازش آثاری، در تلاش برای اثبات فرضیه‌های زیر به روش تاریخ‌نگاری تبیینی فلسفی بوده است:

اول، سرزمین ایران از زمان تاسیس در دوره هخامنشیان، وجه مشخصه آنچه را بعدا ملت نامیده می‌شود. داشته است. باستان‌شناسی واژه ایرانشهر (در معنای سرزمین ایران) در متون کهن از جمله تاریخ طبری و شاهنامه فردوسی و سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک طوسی نشان می‌دهد سرزمین واحدی به نام ایران با ترکیبی از اقوام مختلف، از گذشته دور تاریخی وجود داشته است. قدمت ایرانشهر به همراه دستگاه دیوانی مبتنی بر زبان رسمی فارسی، چنان برجسته بوده که حتی فیلسوف بزرگی مانند هگل آن را تنها مصداق برجسته تلویزاوفانه ایده دولت ذکر کرده است. به این اعتبار، از نظر طباطبایی، سرآغاز شکل‌گیری ایرانشهر، به تاریخی بسیار پیش‌تر بازمی‌گردد (ایرانشهر در معنای جغرافیایی و «ایرانشهری» در معنای فرهنگی و هویت فرهنگی سرشته شده در زبان فارسی ایران و فره ایزدی (شاه آرمانی) مد نظر او است. دومی را سرزمین فرهنگی بزرگ ایران می‌نامد با قلمرویی فراتر از سرزمین کنونی ایران که شامل تمام ممالکی است که هویت‌شان با زبان فارسی تعریف می‌شود).

این قلمرو، با وجود آنکه از گذشته‌های دور در تلاش برای اثبات فرضیه‌های زیر به روش تاریخ‌نگاری تبیینی کوچک‌تر شده، وجه مشخصه آنچه را بعدا ملت نامیده می‌شود، حفظ می‌کند. وجه مشخصه ایران، زبان فارسی و گنجینه ادبی غنی آن، حکم می‌کند که ایرانشهر را از کرند تخوم بیگانگان، چه اسکندر و چه اعراب و چه مغولان، محفوظ نگاه داشته و وحدت آن را با وجود مصداق سیاسی دیگران در مقاطعی از تاریخ حفظ کرده است. بنابراین، گسست‌ها، برای مثال گذار از عصر باستانی بسیار از اسلام به دوره بعد از اسلام و از این دوره به دوره‌های بعد همراه با تداوم در هویت فرهنگی مبتنی بر زبان فارسی و شاه‌آرمانی آن بوده است. از همین منظر، طباطبایی، اعتقادی به مفاهیم «جامعه کاتاندمت» و «جامعه الاکلتی» ندارد و گسست‌ها را ذیل نظام بلندمدت تاریخی فرعی می‌داند.

مومو، ایرانشهر مواجل محتلفی در منظر تمدن‌سازی و زایش فکری در سطح جهانی داشته است. ایران باستان تا دمان هخامنشیان و ساسانیان و ایران بعد از دوره اسلام (بعد از دوره سکوت اول و قبل و دوره پرتلاطم سوم) با دانسمندانی جهانی چون فارابی و ابوعلی سینا و زکریای رازی و متفکران داخلی ارسطویی مانند مسکویه رازی و نقش‌آفرینی ایران در بیشبرد تحولات علمی و فکری سازمانی می‌شود. قرون سوم تا پنجم هجری (صفاری و طاهریان تا نوح بن تا یازدهم میلادی) همراه با درخشش‌های خیره‌کننده تمدن‌ساز بوده است. در این دوره، که عصر زرین فرهنگ اسلام نامیده می‌شود، زبان جدید فارسی جایگزین زبان پهلوی بود و با ظرفیت‌های جدید خود زمینه‌ساز حلق انرژی درخشان در چارچوب آمیزه معرفت‌شناسانه‌ای از اندیشه ایرانشهری، نیایش با محورت عقل و شریعت اسلامی مبتنی بر اندیشه دینی باز مانرتبه شد. دستاوردهای این دوره، در قرون بعد، به دلیل حمله مغولان و سوفره قله و کلام مبتنی بر اندیشه دینی بسته فقهی و رفتن زهدکرا سر از نظریه سیاسی خواجه و سلطوت و مطلقه، با حذف به چالش شدن باشدهای مصوفیه، درآورد و آغازی بر دوره انحطاط شد.

فاصله بین شکست ملت اسلام و سمیاز صفوی اول تا جلوس جالران از سلطان سلیم اول عثمانی (در قرن دهم هجری) و شکست‌های بعدی فتحعلی شاه از روسیه و پذیرش خفت‌بار معاهده‌های گلستان و ترکمنچای، ایرانشهر را وادار به تامل درباره علت‌یابی‌های خود کرد اما از نظر طباطبایی، به دلیل به محاق رفتن فلسفه‌ورزی و سیاست‌نامه‌نویسی خردکرا و در نتیجه سیطره شریعت‌نامه‌نویسی ضدخردکرا و بی‌اعتنایی تجددگرایان به بازخوانی عمیق سنت، نظریه فلسفی سیاسی درباره انحطاط راه نشد؛ در نتیجه، ایرانشهر نتوانست به آسیب‌شناسی صحیح این بحران بپردازد و به خودآگاهی مبتنی بر زمینه‌سازی خردکرا برای تالی نتوانست برسد و به بحران دچار آمد.

در دوره انقلاب مشروطه تا انقلاب در ۵۷، چهار جریان فکری سنت‌گرایی -قدمایی متصلب‌ده (به نمایندگی شیخ فضل‌الله نوری)، سنت‌گرایی متنقد عقب‌رفتگی تاریخی فکری مختلف (به نمایندگی آل‌احمد و شریعتی و شایگان)، سنت‌گرایی خردکرا (به نمایندگی خراسانی و میرزای نائینی) و نوگرایان سنت‌ستیز (به نمایندگی روشنفکرانی چون ملکم‌خان)؛ در کشاکش با هم بودند. کشاکشی ناشی از عدم فهم عمیق سنت در سویی و برخورد تقلیدی با تجدد در سوی دیگر، به این‌صورت، شرایط امکان تامل دراین علل انحطاط فراهم نشد. با ترکیبی از سنت‌گرایی خردستیز و ایدئولوژیک سیطره پیدا کرد با «ایمهای وارونی». فرجام هر دو جریز جوز جز استمرار گسست همراه با تداوم.

از دیدگاه او، دنبال نمود انحطاط قرن وسطی، میان مدافعان سنت و مدافعان نوگرایی کفت‌وگو شکل گرفت. از دل این کفت‌وگو الهیات مسیحی ریشه‌دار آنانی که از روشن‌ضمیر جزاق از راه پیشبرد پروژه نوزایی فراهم شد. از همان، بازخوانی سنت‌ورزی آن روی سکه همواره‌ای راه تجدید بود. به این صورت، طی یک قرابند تکاملی، زنسانی و اصلاح دینی و سکولاری و مشروطه‌خواهی و انقلاب مشروطه‌خواهی به نام «ما و غرب» در کشورهای ژاپن، هند، چین، ترکیه و ایران ظاهر شد و چون خوره بر جان و دل نخبگان و روشنفکران افتاد.

پیش‌فرض سوم، ژاپن تحت تاثیر شوک ناشی از حمله رژیم‌نوآ امریکایی به فرماندهی ژنرال پری در ۱۸۵۳ و تسلیم این کشور به خواست آمریکا مبنی بر گشایش بنادر به روی کالاهای صادراتی و انقلاب میجی در ۱۸۶۷، در مسیر تجدد به ایران محدود نمی‌شد. در دوره قرون وسطای اروپا، چین و هند و عثمانی نیز در پردازش ریشه‌های شرقی تمدن غرب انگلدار بودند (برای مثال رک به: بشلر، ۱۳۷۰ و هاسون، ۱۳۸۷). از سوی دیگر، از منظر تمرکزدایی یا ممالک محروسه نیز امپراتوری‌های اروپایی به علت شیوه تولید فئودالیسم- حتی بیشتر از ایران و شرق واجد این ویژگی بودند و بنابراین ممالک محروسه مختص ایران نبود (لمرسون، ۱۳۹۴؛ ۱۹۷۴).

غرب با گذار به دوره تاریخی رنسانس و بعد دسترسی به فناوری برتر زمانه (صنعت کشتی‌سازی) و برخلاف چین زمینه‌سازی برای استفاده از آن، توانست راه را برای نه‌تنها کشف قاره آمریکا در ۱۴۹۲ بلکه برای تسخیر تقریبا تمام جهان در سده‌های بعد و تاسیس الگوی نظام - جهان (مرکز - پیرامون) باز کند (والرشتاین، ۱۴۰۱، ۱۹۹۰). ب: فرایندی که بعدا با اصلاح دینی، تاسیس اولین پیمان چندجانبه صلح موسوم به «وستفالی» در ۱۶۴۸، عصر روشنگری و انقلاب صنعتی تکمیل شد و شکاف میان شرق و غرب را بیشتر کرد و از اینجا، پروبلماتیکی به نام «ما و غرب» در کشورهای ژاپن، هند، چین، ترکیه و ایران ظاهر شد و چون خوره بر جان و دل نخبگان و روشنفکران افتاد.

پیش‌فرض سوم، ژاپن تحت تاثیر شوک ناشی از حمله رژیم‌نوآ امریکایی به فرماندهی ژنرال پری در ۱۸۵۳ و تسلیم این کشور به خواست آمریکا مبنی بر گشایش بنادر به روی کالاهای صادراتی و انقلاب میجی در ۱۸۶۷، در مسیر تجدد و تاسیس نظام جهانی، ایران را وارد عرصه مرزی آن و به موازات آن، ایران را وارد عرصه مرزی آن و فره ایزدی را از دست داده و در نتیجه، ایران فارسی و کنجینه ادبی غنی آن، حکم کودکی دستبالغ داشته که ایرانشهر را از کرند تخوم بیگانگان، چه اسکندر و چه اعراب و چه مغولان، محفوظ نگاه داشته و وحدت آن را با وجود مصداق سیاسی دیگران در مقاطعی از تاریخ حفظ کرده است. بنابراین، گسست‌ها، برای مثال گذار از عصر باستانی بسیار از اسلام به دوره بعد از اسلام و از این دوره به دوره‌های بعد همراه با تداوم در هویت فرهنگی مبتنی بر زبان فارسی و شاه‌آرمانی آن بوده است. از همین منظر، طباطبایی، اعتقادی به مفاهیم «جامعه کاتاندمت» و «جامعه الاکلتی» ندارد و گسست‌ها را ذیل نظام بلندمدت تاریخی فرعی می‌داند.

مومو، ایرانشهر مواجل محتلفی در منظر تمدن‌سازی و زایش فکری در سطح جهانی داشته است. ایران باستان تا دمان هخامنشیان و ساسانیان و ایران بعد از دوره اسلام (بعد از دوره سکوت اول و قبل و دوره پرتلاطم سوم) با دانسمندانی جهانی چون فارابی و ابوعلی سینا و زکریای رازی و متفکران داخلی ارسطویی مانند مسکویه رازی و نقش‌آفرینی ایران در بیشبرد تحولات علمی و فکری سازمانی می‌شود. قرون سوم تا پنجم هجری (صفاری و طاهریان تا نوح بن تا یازدهم میلادی) همراه با درخشش‌های خیره‌کننده تمدن‌ساز بوده است. در این دوره، که عصر زرین فرهنگ اسلام نامیده می‌شود، زبان جدید فارسی جایگزین زبان پهلوی بود و با ظرفیت‌های جدید خود زمینه‌ساز حلق انرژی درخشان در چارچوب آمیزه معرفت‌شناسانه‌ای از اندیشه ایرانشهری، نیایش با محورت عقل و شریعت اسلامی مبتنی بر اندیشه دینی باز مانرتبه شد. دستاوردهای این دوره، در قرون بعد، به دلیل حمله مغولان و سوفره قله و کلام مبتنی بر اندیشه دینی بسته فقهی و رفتن زهدکرا سر از نظریه سیاسی خواجه و سلطوت و مطلقه، با حذف به چالش شدن باشدهای مصوفیه، درآورد و آغازی بر دوره انحطاط شد.

فاصله بین شکست ملت اسلام و سمیاز صفوی اول تا جلوس جالران از سلطان سلیم اول عثمانی (در قرن دهم هجری) و شکست‌های بعدی فتحعلی شاه از روسیه و پذیرش خفت‌بار معاهده‌های گلستان و ترکمنچای، ایرانشهر را وادار به تامل درباره علت‌یابی‌های خود کرد اما از نظر طباطبایی، به دلیل به محاق رفتن فلسفه‌ورزی و سیاست‌نامه‌نویسی خردکرا و در نتیجه سیطره شریعت‌نامه‌نویسی ضدخردکرا و بی‌اعتنایی تجددگرایان به بازخوانی عمیق سنت، نظریه فلسفی سیاسی درباره انحطاط راه نشد؛ در نتیجه، ایرانشهر نتوانست به آسیب‌شناسی صحیح این بحران بپردازد و به خودآگاهی مبتنی بر زمینه‌سازی خردکرا برای تالی نتوانست برسد و به بحران دچار آمد.

در دوره انقلاب مشروطه تا انقلاب در ۵۷، چهار جریان فکری سنت‌گرایی -قدمایی متصلب‌ده (به نمایندگی شیخ فضل‌الله نوری)، سنت‌گرایی متنقد عقب‌رفتگی تاریخی فکری مختلف (به نمایندگی آل‌احمد و شریعتی و شایگان)، سنت‌گرایی خردکرا (به نمایندگی خراسانی و میرزای نائینی) و نوگرایان سنت‌ستیز (به نمایندگی روشنفکرانی چون ملکم‌خان)؛ در کشاکش با هم بودند. کشاکشی ناشی از عدم فهم عمیق سنت در سویی و برخورد تقلیدی با تجدد در سوی دیگر، به این‌صورت، شرایط امکان تامل دراین علل انحطاط فراهم نشد. با ترکیبی از سنت‌گرایی خردستیز و ایدئولوژیک سیطره پیدا کرد با «ایمهای وارونی». فرجام هر دو چیزی جوز جز استمرار گسست همراه با تداوم.

از دیدگاه او، دنبال نمود انحطاط قرن وسطی، میان مدافعان سنت و مدافعان نوگرایی کفت‌وگو شکل گرفت. از دل این کفت‌وگو الهیات مسیحی ریشه‌دار آنانی که از روشن‌ضمیر جزاق از راه پیشبرد پروژه نوزایی فراهم شد. از همان، بازخوانی سنت‌ورزی آن روی سکه همواره‌ای راه تجدید بود. به این صورت، طی یک قرابند تکاملی، زنسانی و اصلاح دینی و سکولاری و مشروطه‌خواهی و انقلاب مشروطه‌خواه